

## دریافتی از جنبش 88 چون رخداد/

جناب آقای وثیق! شما بتازگی در مقاله ای با عنوان « ملاحظاتی در بازنگری جنبش اعتراضی 88، شرایط کنونی و مواضع ما »، در نقش یک کنشگر جمهوری خواه و لاینک به بازنگری جنبش سبز پرداخته اید و کاستی ها و ناتوانی های آن را برشمرده اید و موضع خود را نسبت به این پدیده در شرایط کنونی شرح داده اید. در آغاز این پرسش را از شما دارم که این جنبش اجتماعی که در یکسال و نیم گذشته خیزش و تحولش را شاهد بودیم که شما با عنوان جنبش اعتراضی 88 نام می برید ذیل چه نظریه سیاسی، اجتماعی یا فلسفی تعریف و تحلیل می کنید؟

جنبشی که در اعتراض به تقلب انتخاباتی در خرداد 88 آغاز و تا پایان همان سال در شکل تظاهرات خیابانی با افت و خیزهایی ادامه پیدا کرد را من با مقوله **رخداد** اجتماعی - سیاسی تبیین می کنم. در اندیشیدن این **گونه** جنبش ها، بنا بر ویژگی ها و خصوصیات شان، می توان از نظریه فلسفی- سیاسی **رخداد** (1) نزد آلن بدیو (2) یاری گرفت.

**رخداد** در این جا چون عمل جمعی و مشارکتی مردمان در زمان و مکانی معین و در یکی از سکانس های جنبشی و مبارزاتی آنان در جهت رهایی خود از نظم موجود مورد توجه ما قرار می گیرد. معنای **رخداد** در ناگهانی، غافلگیرانه و نامنتظره بودن آن است. در تک و یگانه بودن آن است. در اتفاقی بودن آن است. در حادث شدن آنی است که پیش بینی ناپذیر است، مبتنی و متکی به درون و ذات خود است، با این که از هیچ برون نمی آید و خاطره ی سکانس های مبارزاتی پیشین را کمابیش با وفاداری به یاد می آورد. در همگانی بودن آن، چندگانگی و بسیارگونگی مضامین و ترکیب آن است با این که می تواند هدف یا اهداف مشخص و معینی را با دریافت هایی متفاوت دنبال کند. در اتحاد ها و همبستگی ها و در عین حال بغرنجی ها و تضادهای آن است. در خودانگیخته بودن جنبشی است که خارج از کنترل، قیومیت و سازماندهی احزاب کلاسیک و قدرت های موجود قرار می گیرد. در گسسته بودن آن از هنجارها و سرمشق ها و نمونه های موجود و تا کنون آشنا در حوزه ی عمل، ابتکار، خودسازماندهی، نوآوری و خلاقیت است. و سرانجام مهم تر از همه در این است که چنین **رخدادی** در نظم موجود یعنی در آن چه که خود را واقعیت موجود و تغییر ناپذیر، تنها امکان پذیر و «حقیقت» در افکار عمومی می نمایاند، افقی، روزنه ای، شکافی بدیع برای نفی و احتمالاً گسست از چنین نظمی و یا گذر از آن ایجاد می کند. **رخدادی** که امکان پذیر می سازد آن چه را که تا کنون ناممکن یا بعید تلقی می شد. جنبشی که می تواند ناممکن را ممکن گرداند، اما تنها ممکن سازد و نه به یقین متحقق. پس در این لحظه ی حساس، بغرنج و متضاد اما سرنوشت ساز و حیات بخش، در این گیر و دار تراژیک میان تصمیم، تردید و بی تصمیمی است که چگونگی مناسبات و رویکرد ما با **رخداد** تعیین کننده می شود. چگونگی عمل فعالان، مداخله گران و شرکت کنندگان در جنبش یا قادر می شود امکان پذیر نامحتوم را تبدیل به واقعیت کند و یا قادر نمی شود.

### آیا ممکن است ویژگی های جنبش سبز را در تطابق با این چارچوب توضیح دهید.

بی شک جنبش اجتماعی در قالب های ذهنی از پیش تبیین شده جای نمی گیرند. جنبش اعتراضی 88 نیز به طور کامل و ایدئالی با آن چه که در بالا تحت نام **رخداد** تعریف کردیم همسانی پیدا نمی کند. با این حال تأملی بر ویژگی ها و خصوصیت های این جنبش بسیاری از محورهای اصلی پدیدارشناسی بالا را نمایان می سازد.

از میان آن ها به چند محور اساسی اشاره می کنم. یکی، نامنتظره بودن جنبشی است که از حاکمیت و اصلاح طلبان سابق حکومتی تا اپوزیسیون رادیکال و به طور کلی همه فعالان سیاسی را غافلگیر می کند، با این که زمینه های اعتراضات اجتماعی از پیش فراهم شده بودند. دومی، همگانی و چندگانگی جنبش است با این که بطور عمده اقشار میانی و مدرن جامعه بویژه در شهرهای بزرگ بسیج می شوند. دیگری، خودجوش بودن و گسست آن از احزاب و قدرت های سیاسی موجود است با این که بیانیه های اصلاح طلبان داخل و فرصت های مذهبی نقطه ای انکابی برای

مردم اعتراضی به شمار می روند. و سرانجام در مورد چنین *رخدادهایی* همان طور که گفتم، مهم تر از همه این است که این جنبش اجتماعی، برای نخستین بار در تاریخ سی ساله جمهوری اسلامی، با اشغال خیابان ها و میادین در ابعادی گسترده و در نوبت های متعدد و با طرح خواست های دموکراتیک، آزادی خواهانه و حقوق بشری که در مغایرت کامل با نظم استبدادی و تئوکراتیک قرار دارد، با نفی نظم دیکتاتوری چون یکی از شعارهای اصلی و بارز، مسئله فروپاشی رژیم را از فرضیه ای مجرد، دور از دسترس و نا مشخص به لحاظ چگونگی عملی و اجرایی آن تبدیل به **احتمالی ممکن** و قابل تحقق می کند. با این که در این مورد نیز امروز می توان گفت که کاستی ها و ناتوانی های این جنبش چنین تحقق را در آن سکانس مشخص مبارزاتی بعید و دشوار می نمود.

## **به باور شما چه زمینه های اجتماعی و تحولات سیاسی ای از عوامل بااهمیت شکل گیری چنین پدیده ای بودند؟**

در این مورد بسیاری مطالب از نگاه های کلاسیک گفته شده است و من نیز در آن مقاله نکته هایی را طرح کرده ام. این زمینه ها را در حوزه های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی از زاویه های مختلف بررسی کرده اند. از جمله از موضع جامعه شناسی با نشان دادن فرایند رشد و توسعه ی یک جامعه ی مدنی و جوان در ایران در طول این سال ها و برآمدن ارزش ها، خواست ها و مطالبات جدید و مدرن افشاری که از بسیاری جهات در زندگی و فعالیت خود در تضاد شدید و آشکار با مناسبات، قوانین، الزامات و تحکیمات نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن قرار گرفته و می گیرند.

در همین سنخ از بحث ها و تحلیل ها، از نظر من و کسانی که به روی داده های اجتماعی از منظر تعیین کنندگی *جنبش اجتماعی* و عمل دخالت گرانه ی مردمان در تغییر و دگر سازی هستی خویش در جهت رهایی خود از همه ی قدرت های اسارت بار می نگرند، نقش و اثر فعالیت ها و مبارزات جمعی و مشارکتی در دوره ی پیشین، به ویژه از زمان ریاست جمهوری اول خاتمی به بعد در ایران، دارای اهمیتی ویژه و اساسی می گردد. از جمله می توان اشاره کرد به فعالیت های مدنی، انجمنی و مشارکتی از سوی فعالان و کنشگران اجتماعی، فعالیت زنان در مبارزه با نابرابری های بنیادین نظام، فعالیت های آزادی خواهانه دانشجویان، روزنامه نگاران، فعالان حقوق بشر و هم چنین و البته در ابعادی کمتر، مبارزات فعالان کارگری در جهت تشکل پذیری خود و مبارزات نزد اقلیت های ملی برای به رسمیت شناختن حقوق دموکراتیک و برابر خود.

تضاد ماهوی جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن با آزادی، دموکراسی، حقوق بشر، برابری و عدالت بیش از پیش افشار وسیع شهری را به آگاهی نسبت به این تضاد و ضرورت مبارزه اجتماعی برای ایجاد تغییرات اساسی و از جمله جدایی دولت و دین در جامعه ایران می کشاند. این افشار به سهم خود افشار وسیعتری را به کسب چنین آگاهی و درک چنین ضرورت هایی سوق می دهد. تا جایی که بخش هایی از حاکمیت و باقی مانده پایه های اجتماعی آن نیز مردد، منقسم و تجزیه می شوند. جنبش 88 را می توان حاصل چنین خودآگاهی ها، تردیدها و تجزیه هایی در طول این سال ها دانست.

با این حال اکثر این «تحلیل های» به اصطلاح علمی، جامعه شناسیک... که خود من نیز گاه تن به آن ها داده و می دهم، همواره در چهارچوب دیسکورسی تاریخ گرا، جبرباورانه (دترمینیستی)، اثبات گرا (پوزیتیویستی) و دیلکتیکی باقی مانده، در جا می زند و از کنار اصل و اساس، از کنار ویژگی بنیادی *رخداد اجتماعی* که حادثه ای استثنایی، منحصر به فرد، نوین، خود آگاه کننده، خود بازتولید کننده و در یک کلام چون وجودی نوعی است، در می گذرند.

سکانس های رخداد های اجتماعی با این که همان طور که گفتیم از هیچ آغاز نمی شوند و از سکانس های تاریخی پیشین کم یا بیش الهام می گیرند و یا در فراموشی خود آن ها را به یاد آورده و باز می انگارند، اما **به طور عمده** متکی به نیروی ذاتی و اندرونی، به نیروی آفرینندگی خود می باشند. به صورتی که اقدام و عملی که در فرایند رخداد صورت می گیرند هر بار با شیوه ها، راه ها و سرمشق های موجود متفاوت و گاه متضاد اند. و این ویژگی ها و نافرک شده ها و ابداع ها ست که همه را و حتا خود شرکت کنندگان در رخداد را گیج و مبهوت می کند. در جنبش 88، با این که همان طور که گفتیم نمی توان آن را به طور کامل ترجمان *رخداد* در معنای کامل آن دانست، اما به خوبی می توان نمونه هایی از این ویژگی های نوعی و یگانه را نشان داد. در ادامه ی بحث به آن ها اشاره خواهیم کرد.

## **با استفاده از مقوله رخداد چگونه می توان به پایان یافتن جنبش اجتماعی در پایان سال 88 رای داد؟**

من در آن مقاله نوشته ام که «ما امروز در شرایطی قرار داریم که سکانس جنبش 88 در مکان، زمان، شیوه ها و شکل هایش پایان یافته است. با این که در جامعه، نارضایتی ها از رژیم حاکم ادامه دارند و تعمیق پیدا می کنند،

مخالفت‌ها آگاه‌تر می‌شوند و رو به فرونی و گسترش می‌نهند». این نظر هم با آن چه که تا کنون در باره رخدادهای اجتماعی در ایران است، یگانه و منحصر به فرد بیان کردم و هم با آن چه که واقعیت کنونی وضعیت مبارزات اجتماعی در ایران است انطباق دارد.

رخدادهای اجتماعی، همه، آغاز و پایانی دارند. هر چه که پیش از آن بوده و پس از آن آید را نمی‌توان و نباید به حساب رخدادی گذارد که در مکانی معین و در لحظه‌ای مشخص توسط انسان‌هایی همبسته که *فاعل جمعی* (3) می‌نامیم با ذهنیت و خودآگاهی خود در آن زمان سر بر می‌آورد، با فراز و نشیب‌هایی رو به رو می‌شود و چون هر پدیدار میرایی عمرش نیز به پایان می‌رسد. در چنین فرایندی تنها خاطره و آزمون‌دگر به جای می‌ماند، برای آن فعالان اجتماعی و روشنفکران ارگانیک (4) که روی به پراتیک تغییر و دگرگون‌سازی دارند، که حقیقت‌های برآمده از آن سکناس به پایان رسیده را در اندیشه و عمل انتقادی خود پاس می‌دارند و زنده نگه می‌دارند.

در مورد جنبش 88 به جرأت می‌توان گفت که آن رخداد در شکل مشارکت و جسارت افشار وسیع مردمان شهری، در شکل تظاهرات و اعتراضات مردمی خیابانی در همان اواخر سال 88 به پایان می‌رسد. این ختم سکناس تنها به شکل مبارزه محدود نمی‌شود بلکه آن خواست دموکراتیک اصلی که محرک آغازین جنبش گردید - رأی من کجاست؟ - امروز فاقد هر گونه موضوعیت، کنونیت و خصلت بسیج‌کننده می‌باشد. سرانجام، علت سوم پایان یافتگی جنبش اعتراض 88 این است که امروز مبارزه و مقاومت اجتماعی-سیاسی در ایران در فاز خود یافتن، خودبازبینی، بازاندیشی و خود سازمان‌یابی با نیروهای جدید و تازه نفس است، در شرایطی که سرکوب سبعمانه رژیم، دستگیری فعالان اجتماعی و راهی شدن بسیاری از آنان به خارج کشور، شرایط جدید و دیگری را ایجاد کرده‌اند که به هیچ‌رو قابل قیاس با سال 88 نیست.

### **این رخداد چه ویژگی‌هایی دارد که آن را تک و یگانه می‌کند؟ به عبارتی جنبش اجتماعی سبز با چه ویژگی‌هایی از دیگر تحولات چند دهه گذشته چون اصلاحات متمایز می‌شود؟**

من به این پرسش تا حدودی در مقاله *ملاحظات در بازنگری .. پاسخ داده ام*. ویژگی‌های این سکناس مبارزاتی را در چند عامل اصلی نشان داده‌ام. این که این جنبش توانست برای نخستین بار در طول زندگی جمهوری اسلامی، قشرهای اجتماعی مختلف به ویژه طبقات متوسط شهری را در ابعاد وسیع و میلیونی در اعتراض به نتایج انتخابات و سپس در گفتن «نه» به دیکتاتوری و «آری» به آزادی به میدان کشاند، همراه، همبسته و جسور کند. این که این جنبش با طرح این خواست‌ها، موضوع سیاسی و اجتماعی‌ای اصیل و دموکراتیک را در مقیاس ملی و جهانی مطرح ساخت. این که در این جنبش، به طور عمده، بخش‌های وسیعی از دو گروه بزرگ اجتماعی که در عین حال نیروهای آینده‌ساز کشور نیز می‌باشند به مضاف با رژیم کشانده شدند: زنان و جوانان شهری. جنبش اعتراضی 88 توانست این مجموعه‌های کثیر و سرنوشت‌ساز جامعه‌ی ایران را حداقل در شهرهای بزرگ کشور به حرکتی اجتماعی برای تغییر و دگرگونی درآورد. و سرانجام این که در جنبش اعتراضی 88، به نسبتی که در طول حیات جمهوری اسلامی کمتر سابقه داشته است، بخشی از نظام و حاکمیت از مقام پوزیسیون به موضع اپوزیسیون در می‌غلطند. اپوزیسیون البته اصلاح طلب که خارج از حاکمیت قرار می‌گیرد اما با خواست حفظ نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن شکاف‌هایی از این گونه در رژیم می‌توانند حاکمان کنونی را در ادامه‌ی سلطه و حکومت‌شان بیش از پیش محدود و ناتوان کنند.

همه‌ی این عوامل و پاره‌ای دیگر که از قلم افتاده‌اند نه تنها ویژگی جنبش 88 را می‌سازند، نه تنها مواردی را تشکیل می‌دهند که این رخداد را از حرکت‌ها و جنبش‌های پیشین در طول حیات جمهوری اسلامی متمایز می‌سازند بلکه به نظر من، همان طور که در مقاله *ملاحظات در بازنگری* نیز گفته‌ام، نقطه‌ی عطفی را در سرنوشت حکومت استبدادی و دینی در ایران به سوی افول و سقوط آن به وجود می‌آورند.

### **در بحث رخداد به نظر می‌رسد هرگونه شورشی قابل توضیح و تفسیر است. ولی بحث سیاسی جنبش سبز دموکراسی است. ظهور جنبش اعتراضی 88 و ویژگی‌های آن، در پیشبرد و نهادینه کردن دموکراسی در ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

به نظر من از میان ویژگی‌های جنبش 88 آن چه که به قول شما نقش نهادینه کردن ایده‌ی دموکراسی در ایران را ایفا می‌کند و در بالا به آن اشاره نکردم، ارزش‌هایی است که همراه با این جنبش در سطح عمومی مطرح می‌شوند که در بعد، مضمون و گسترش مردمی‌اش کمتر در گذشته، حداقل در دوره‌ی بین انقلاب 57 تا کنون، ترویج و تبلیغ شدند.

این جنبش توانست در ذهنیت اجتماعی-سیاسی شهروندان ایرانی ارزش‌هایی را ایجاد یا مستحکم کند که به نهادینه شدن ذهنیت و «فرهنگ» دموکراتیک و مدرن در ایران یاری می‌رسانند. این‌ها عبارت‌اند از: امر آزادی و دموکراسی، نفی استبداد و دیکتاتوری؛ انتخابات و رایزنی آزاد و دموکراتیک؛ امر کثرت‌گرایی و چندگانگی (پلورالیسم)؛ ارزش‌های انسانی و حقوق بشری؛ نفی خشونت؛ آزادی‌اندیشه، بیان و تشکل، حقوق برابر برای همه‌ی شهروندان مستقل از دین و جنسیت، قومیت و ملیت. تأکید می‌کنم که این‌ها همه عناصر تشکیل‌دهنده‌ی دموکراسی و مدرنیته‌اند که با جنبش 88 در جامعه‌ی ایران ریشه می‌دوانند و بسط پیدا می‌کنند. افزون بر این‌ها، در میان بخش‌های بزرگی از جامعه‌ی تحصیل‌کرده شهری، روشنفکران و فعالان جنبش‌های مدنی، اجتماعی و سیاسی... نقد و نفی دین‌سالاری و ضرورت امر جدایی دولت و دین که آن را امر لائیک یا لائیسیته نیز می‌نامیم به یکی از ارزش‌های فرهنگی و عقیدتی تبدیل می‌شوند.

## **می‌رسیم به کاستی‌های جنبش 88، از منظر شما چه ضعف‌هایی در این جنبش اجتماعی به چشم می‌خورد؟ علل پدید آمدن آن‌ها چیست؟**

این جنبش در فرایند خود نتوانست سازمان‌یابی مستقل خود را به دست گیرد، سخنگویان مستقل خود را ایجاد کند و اهدافی مشترک و مشخص برای خود تعیین کند تا به اراده‌ی با عزم و مشترک جنبش درآیند. فعالان و کنشگران مدنی در این جنبش همگانی به صورتی فردی و جداگانه حضور پیدا می‌کنند. تشکل‌های زنان، دانشجویی، کارگری و حقوق بشری... به منزله گروه‌های اجتماعی متشکل امکان شرکت و سازماندهی در جنبش را پیدا نمی‌کنند و در نتیجه نمی‌توانند نقشی فعال و مشهود در آن ایفا کنند.

از سوی دیگر فعالان سیاسی شرکت‌کننده در جنبش 88 کمتر به مسأله عدالت اجتماعی پرداختند. شرکت‌کارگران و زحمتکشان در این جنبش به صورت فردی بود. اعتصابات و اعتراضات کارگری از محدوده‌ی مسائل و مطالبات صنفی و در برخی موارد خواست تشکیل سندیکا، به سطح بالاتر و سیاسی ارتقا پیدا نکرد. جنبش اعتراضی خیابانی به جنبش عمومی اعتصابی مزدبگیران و کارکنان که بخش اصلی جامعه را تشکیل می‌دهند، تبدیل نشد. به طور کلی، کسری طرح عدالت اجتماعی در جنبش 88 شرایط مساعدی برای گسترش پایه‌های اجتماعی و بویژه زحمتکشی جنبش فراهم نکرد.

یکی دیگر از کاستی‌های جنبش، عدم همراهی اقلیت‌های ملی در مناطق مختلف ایران بود. اینان چنان که باید و انتظار می‌رود در این جنبش شرکت نکردند. همراهی اینان با جنبشی که بویژه در پایتخت و شهرهای بزرگ جریان داشت، می‌توانست شرایطی مساعد برای اعتلای آن در سراسر کشور به وجود آورد.

هر سه کاستی نامبرده دارای علت‌هایی می‌باشند که نیازمند تأملی ریشه‌ای بر مشکلات مبارزه در شرایط ایران است. یکی از آن‌ها مسأله (پروبلماتیک) خودسازمایابی جمع بسیارگونه در شرایط امروزی است. می‌دانیم که پس از تجارب گوناگون در زمینه‌ی فعالیت‌های تشکیلاتی در سده‌ی بیستم، تحزب و سازماندهی چه از نوع راست و چه به نام پرولتاریا در مجموع چیزی جز گُپی برداری از ساختار دولتی نبوده و نیست. این گونه حزب‌سازی و تحزب به شیوه‌ی کلاسیک امروزه کمتر مورد استقبال مردم قرار می‌گیرد. تشکل‌پذیری، کار سیاسی، اجتماعی و مشارکتی امروز در همه جا در پی آزمون‌های منفی مختلف گذشته با بحرانی جدی و ترمیم‌ناپذیر مواجه شده است. فاعل فردگرا و خودمحور در همه جا فاعل جمعی و مشارکتی را پس‌نشانده است. جامعه‌ی ایران استثنایی در این مورد نیست. این را ما به خوبی در وضعیت اسف‌بار کار جمعی و مشارکتی هم در سطح جامعه و هم نزد نیروهای سیاسی و اپوزیسیون به خوبی مشاهده می‌کنیم.

سرانجام این که چرا در میان اقوام و ملیت‌های مختلف ایران همراهی عملی چشمگیری با جنبش 88 در پایتخت و مراکز اصلی کشور صورت نگرفت، علت آن را آیا نباید از جمله در ناباوری‌ها و تردیدهایی یافت که طی سالیان دراز به دلیل بی‌توجهی عمومی نسبت به مشکلات فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، اداری و هویتی اقلیت‌های ملی در ذهنیت این مردمان جای گرفته‌اند؟ زدوده شدن همه‌ی این‌ها کار درازمدتی را در همبستگی با این خواست‌ها طلب می‌کند.

## **آیا جنبش 88 روزنه‌هایی را برای دمیدن روح خودسازماندهی جمعی و مشارکت اجتماعی باز نکرده است؟**

این را فعالان اجتماعی در ایران بهتر می‌توانند پاسخ دهند. اما آن‌چه که مسلم است این است که هیچ‌گاه تنها سرکوب و استبداد مانع تشکل‌پذیری مردمی نبوده بلکه ریشه‌های عدم تحقق‌پذیری آن را باید در خودتئوری تشکیلات

و سازماندهی، در شکل و شیوه و پراتیک مبارزه جمعی پیدا کرد، مطالعه نمود و راه ها و شکل ها و شیوه های جدید را به آزمایش گذارد.

اما آن چه که من می توانم حد اقل در رابطه با خارج از کشور بگویم این است که پس از جنبش 88 ما در این جا با موج روی آوردن ایرانیان از جمله جوانان به سوی تشکلات موجود و یا تشکل پذیری در اشکالی جدید و یا به طور کلی آن چه که روح خود سازماندهی جمعی و مشارکت اجتماعی می نامیم مواجه نیستیم. البته تلاش هایی انجام گرفته اند بویژه از سوی پاره ای از جوانان و نسل جدیدی که در یکی دو سال اخیر به خارج آمده و یا پناهنده شده اند ولی هنوز خیلی زود است که بتوان در این باره اظهار نظری کرد. در مجموع تا کنون می توان ادعا کرد که آن شور و شوقی که در سال 88 در خارج از کشور به وجود آمد امروز فروکش کرده است. اما مهم تر از این تصدیق که در حد خود به علت فروکش جنبش در داخل قابل درک و توضیح است، مسأله انگیز مهم دیگری است و آن این است که آن تری که به طور کلی در مورد «نتایج» جنبش های اجتماعی مطرح می شود که نمونه ی عالی آن را نزد مارکس در مورد جنبش (البته جنبش کارگری) در اروپا در قرن 19 می یابیم: «نتیجه واقعی مبارزه... کامیابی بلاواسطه نیست بلکه اتحاد است که همواره در حال نضج است.» (5) و منظور او از «اتحاد» در این جا نیز همین خودسازماندهی جمعی است، در شرایط ما تحقق نپذیرفته و یا حداقل تا کنون اثر این نضج گیری مشارکت های بزرگتر را مشاهده نمی کنیم.

### **اجازه بدهید کمی بیشتر روی این سه کاستی ای که برشمردید تامل کنیم. لطفا در مورد دلایل کاستی گفتار عدالت اجتماعی در جنبش بیشتر توضیح دهید.**

در مورد کسری عدالت اجتماعی در جنبش 88، به باور من یکی از دلایل اصلی آن را باید طبقاتی دریافت. هر چند که این واژه امروز مُد روز نیست و یا اگر مورد استفاده قرار می گیرد - توسط چپ سنتی و توتالیتر - تکراری مبتذل از فرمول های شعاری و منسوخ سابق است. جنبش 88 بنا بر ترکیب طبقاتی اش که به طور عمده - و بر این عمده تأکید می ورزم - از اقشار متوسط شهرهای بزرگ یعنی آن چه که خرده بورژوازی می نامند تشکیل شده بود، نمی توانست موضوع عدالت اجتماعی را همراه با دیگر خواست ها در صدر شعارهای خود قرار دهد. برای این قشرهای اجتماعی که بیش از دیگر اقشار و طبقات با مدرنیته آشنایی پیدا کرده اند، موضوع دموکراسی و آزادی بیش از وضعیت گذران زندگی، بی کاری و بی حقوقی مطرح می باشد. از این روست که در تظاهرات سال 88 ما کمتر با شعارهای خاصی که مربوط به مطالبات زحمتکشان باشد رو به رو می شویم. از سوی دیگر، از "رهبران معنوی" جنبش 88، آقایان موسوی، کروبی و خاتمی و پرسونل سیاسی هوادارشان که اکثرشان اگر نه همگی از خاندان بزرگ حکومتی در جمهوری اسلامی برخاسته اند، انتظار نمی رفت که «عدالت اجتماعی» را در سرلوحه ی بیانیه های خود در کنار دیگر ادعا های شان قرار دهند.

از تفسیری که شما ارائه می دهید این برداشت می شود که شما فرضتان آن است که هر گروه اجتماعی چه از نوع طبقاتی، چه قومی و چه جنسیتی انتظارش از مشارکت در جنبش سبز آن بوده است که خواست های خاص آن طبقه، قوم یا جنس مطرح و دنبال شود. درحالیکه ناظران و آنان که از نزدیک با جنبش سبز همراه بودند آن را یک خیزش برابر و همسنگ گروه های متفاوت اجتماعی علیه هرگونه نابرابری می دانند. چنان که با کنار گذاشتن همه این تفاوت ها مطالبه شهروندی فصل مشترک خواست ها و در مرکز هدف مشارکت کنندگان قرار گرفته بود. همین ویژگی پذیرش و احترام به تفاوت ها یا امر کثرت گرایی که شما هم از ویژگی های مثبت یاد کردید مورد تحسین ناظران قرار گرفت. با این وجود بنظر می آید شما بر آن هستید که جنبشی که بر این مینا خیزش کرده است و مطالبانی شاید فراطبقاتی را برگزیده است را بازگردانید به پیکیری مطالبات اختصاصی گروه های اجتماعی. این که مشارکت گروهی در جنبش اجتماعی نمایان نیست. یا نارضایتی گروهی یا طبقه یا حتی فردی به شکل اعتراض نمود پیدا نمی کند تنها دلیلش نمی تواند همدل نبودن با خواست های آن جنبش باشد. می توان فرض کرد فرودستان جامعه از اخبار و آگاهی های جنبش با خبر نمی شوند هرچند دستیابی به خواست های جنبش را با رفع مشکلات خود هم ارز می دانند. یا اصولا هزینه مشارکت برای آن گروه سنگین تر از گروه های دیگر اجتماعی است و دلایل دیگری می توان برشمرد.

ملاحظه ی اساسی من در این جا این است که در «جنبش همگانی»، در آن چه که ناظران، به قول شما، خیزش علیه هرگونه نابرابری می دانند و یا آن چه که مطالبه شهروندی می نامید که فصل مشترک خواست ها در جنبش قرار گرفته

بود، این «هرگونه نابرابری» چیست؟ چرا نباید نابرابری ها را با نام و نشان شان آشکارا مشخص کرد؟ اگر با «هرگونه نابرابری» مخالفیم، چرا مردم، شرکت کنندگان در جنبش و فعالان اجتماعی-سیاسی نباید این «گونه ها» را بشناسند، برشمردند و نام ببرند؟ چنین امری آیا نشان دهنده آن نیست که مردم آگاهانه می دانند برای چه به خیابان می روند، هزینه می پردازند، جان خود و خانواده شان را در خطر می اندازند؟ اگر «مطالبه شهروندی» فصل مشترک خواست ها ست، اسم و رسم این مطالبه چیست؟ آیا آزادی است؟ آزادی برای همه است؟ از جمله برای مخالفان؟ برای هم جنس گرایان؟ اگر چنین است آن را آشکارا اعلام کنیم. آیا دموکراسی است؟ دموکراسی برای همه است؟ از جمله برای هر کس با هر عقیده و مسلکی؟ اگر چنین است آن را آشکارا اعلام کنیم. آیا برابری است؟ برابری برای همه است؟ برابری زن و مرد است؟ برابری فارس و کرد و بلوچ و عرب... است؟ اگر چنین است آن را نیز آشکارا اعلام کنیم. آیا عدالت اجتماعی است؟ اگر چنین است، کدام عدالت اجتماعی را می خواهیم برقرار کنیم و کدام بی عدالتی را می خواهیم برچینیم؟ اگر چنین است آن را نیز آشکارا مطرح کنیم. مشکل ایرانیان در طول یک صد سال گذشته طی انقلاب ها و جنبش های مکررشان، از مشروطه تا به امروز، همواره این بوده است که پرسش های **مشخص** را همیشه *پس از مرگ سهراب*، زمانی که کار از کار گذشته است مطرح کرده اند. کدام آزادی؟ کدام جمهوری؟ کدام دموکراسی؟ کدام برابری؟ و کدام عدالت؟ این ها هستند آن پرسش های اساسی امروزی که پیش از جنبش و هم هنگام آن باید همواره مطرح شوند تا ماجرای اسفبار «این همانی» نتواند دوباره تکرار شود. تا این که **چیزی دیگر** آفریده شود.

**پرسش بعدی من در این خصوص آن است که با توجه به شکافهای متقاطع که جامعه ایرانی در خود دارد. مثلاً در ایران کرد شیعه یافت می شود و به همان اندازه کرد سنی یا کرد آذری زبان هم در برخی مناطق زندگی می کنند و آذری زبان مقیم مرکز هم بسیار یافت می شود. بدین ترتیب شکاف های اجتماعی در ایران به نوعی است که بیشتر یکدیگر را تضعیف می کنند تا تقویت و این تقاطع و اختلاط گاه شناخت عامل نارضایتی را اگر گروهی و اجتماعی بینیم دشوار می کند. مثلاً پرسش من از شما این است چرا تاکید شما بر تبعیض های قومی است نه تبعیض های مذهبی. شما در همه این گفت و گو اشاره ای به تبعیض های مذهبی نکرده اید. درحالیکه بیشتر به نظر می آید تبعیض سیستماتیک مذهبی است تا قومی. به عنوان مثال نمی توان در جامعه ایرانی از تبعیض سیستماتیک و محرومیت از ساختار قدرت برای شیعه مذهبیان یافت. لطفاً در این خصوص کمی بیشتر توضیح دهید.**

شکاف ها و اختلاف های اجتماعی و طبقاتی؛ جنسیتی، قومی و ملیتی؛ مسلکی، عقیدتی و مذهبی... همه جهان ما را می سازند. این آن است که بسیارگونگی (6) می نامیم. من برخلاف نظر شما بر این باور نیستم که همیشه چون حکمی مطلق، *شکاف های اجتماعی تضعیف کننده اند*. در مواردی، شکاف و اختلاف می تواند تقویت کننده و یاری دهنده به رشد اجتماعی در تنوع خود باشند. آیا وجود طبقات و مبارزه طبقاتی را می توان کتمان کرد؟ نادیده انگاشت؟ آیا این ها شکاف های اجتماعی نیستند و همین شکاف ها و مبارزات ناشی از آن ها نبوده اند که واقعیت ها را تغییر داده اند؟ به پیش رانده اند؟ البته چنین رویکردی به جامعه بشری چون «جمع بسیارگونه در همزیستی و همستیزی» که مورد نظر و توجه من قرار دارد، نگاهی فلسفی به فضای انسانی و دنیوی است که بر خلاف فلسفه سیاسی غالب از افلاطون تا هگل، یگانگی، اتحاد، عدم تعارض و رستگاری را در مرکز اندیشه، تأمل و مشغله ی خود قرار نمی دهد.

اما در مورد تبعیض مذهبی در ایران، ایراد شما کاملاً به جا است با این که ناگفته روشن و مسلم است چون به عنوان جمهوری خواهی لائیک یکی از سه رکن لائیسیته را در به رسمیت شناختن آزادی ادیان و مذاهب و نفی هر گونه تبعیض دینی و مذهبی می شناسم و شناسانده ام. در این جا نیز البته خوب است که همان شیوه ای را در پیش گیریم که در پرسش قبلی طرح کردیم. تبعیض مذهبی نسبت به کی؟ اگر تبعیض مذهبی نسبت به سنی مذهبیان را محکوم می کنیم، آیا نسبت به باورمندان به دیگر مذهب ها و مسلک ها چون دراویش یا بهائیان را نیز محکوم می کنیم؟ اگر چنین است آن را نیز آشکارا اعلام کنیم.

## آیا به باور شما موفقیت یا افول جنبش اجتماعی با میزان سازماندهی آن سنجیده می شود؟ یا میزان سازماندهی می تواند محک مناسبی برای ارزیابی یک جنبش باشد.

بی شک خودسازماندهی مردمی که نباید آن را با سازماندهی کلاسیک حزبی اشتباه گرفت یکی از عوامل کامیابی یا شکست جنبش های سیاسی و اجتماعی است. اما ناگفته روشن است که تنها عامل نیست. به طور کلی می توان گفت که برای موفقیت جنبش های بزرگ اجتماعی سه شرط اصلی باید فراهم شوند. شرط اول ، وجود ایده و فکر راهنما در جنبش است که بدون آن کاری از پیش نمی رود. در جنبش 88 دیدیم که این ایده، به طور غالب، فکر آزادی و دموکراسی و نفی دیکتاتوری بود. دوم، وجود فاعل جمعی است که همانا به معنای خودسازماندهی مردمی است و مشاهده کردیم که در جنبش 88 چنین امری رخ نداد و سوم دست به دست دادن اتفاق های غیر قابل پیش بینی اند. وظیفه ی ما البته در این جا ایجاد آمادگی و تدارک در خود برای استقبال از این وقایع نامنتظره و به پیشواز آن ها رفتن است. اما در مورد مسأله ی سازماندهی یا به عبارت دیگر شکل گیری و تکوین فاعل جمعی، لازم به تذکر نیست که مانع اصلی در این جا بر خلاف تصور رایج تنها سرکوب و دیکتاتوری نظام نیست بلکه همان طور که پیش از این نیز گفتم در خود ذهنیت مردمی است که هنوز آمادگی های ذهنی و فرهنگی لازم برای مشارکت در چنین فعالیت هایی را ندارد و یا در خود پیدا نمی کند.

## در شرایطی که مردم هنوز -به تعبیر شما- آمادگی های ذهنی و فرهنگی لازم برای خودسازماندهی ندارند چگونه می توان در کشورهای غیردموکراتیک چون ایران دل به پدید آمدن کنش های جمعی فراگیر یا تغییرات دموکراتیک بست؟

آزادی و دموکراسی در تاریخ، از جمله در غرب، همواره از درون جوامع استبدادی و اقتدارگرا بیرون آمده اند. در شرایط کشور ما نیز از درون همین وضعیت غیر دموکراتیک و استبدادی است که شرایط گسست از آن فراهم می شوند و برآمدن آزادی و دموکراسی امکان پذیر می گردد. در فرایند مقاومت ها و مبارزات اجتماعی، از توانایی دشمنان آزادی و رهایی مردم در سرکوب مردم کاسته و بر توانایی مردمان در سازماندهی مبارزه و رهایی خود افزوده می گرد. این است شرط بندی پاسکالی ما. البته چنین شرطی امری مسلم، محتوم و جبری (دترمینیستی) نیست، زیرا که می توان تصور کرد که بدیل دیگری صورت پذیرد و در مکان هایی بربریت و بردگی همواره مسلط باقی بماند و رهایی همواره تخیلی بیش نباشد. برای ما ، خودرهایی از اسارت قدرت ها در خودسازماندهی فاعل جمعی اوتوپی ای ممکن است. خارج از این شرط بندی و مبارزه، برای برون رفت احتمالی از شبی که در آن به سر می بریم، این شب تاریخی، شب تیره و تاریک موجود، نظم سرمایه یا نظم برین، نظم دین، نظم فقیه، شاه یا خطیب... راه و امید دیگری بیش نیست.

-----  
Evénement - 1

Alain Badiou - 2

Sujet collectif - 3

Intellectuel organique : این اصطلاح را از پییر بوردیو Pierre Bourdieu وام می گیرم. منظور، روشنفکرانی است که علاوه بر کار فکری و نظری در پراتیک مبارزاتی و جنبشی نیز به صورت متشکل شرکت دارند.

مارکس - مانیفست کمونیست. - 5

Multitude: - 6